

صهیونیست‌ها از سال ۱۹۴۹–۱۹۴۸ برای: «تشکیل دولت»، در سال‌های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ برای: «حمایت از دولت» و در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ برای: «توسعه رژیم خود»، جنگی همه‌جانبه را بر ضد اعراب آغاز کردند.

پس از اشغال بخش‌های زیادی از فلسطین و کشتار مردم بی‌دفاع آن، کشورهای همسایه مانند مصر، اردن، سوریه و لبنان را مورد حمله قرار دادند و حتی قصد داشتند پس از تحکیم مواضع خود مناطق تحت نفوذشان را تا عراق و تونس گسترش دهند.

آنان همچنین ترور افراد و انفجار مؤسسات و مراکز مختلف را در ده‌ها شهر عربی و غیرعربی و در مقیاسی گسترده آغاز کردند. به‌طوری‌که دیگر هیچ‌کس و هیچ چیز از حمله و ترور آنان در امان نبود. در این میان بن‌گوریون نیز به‌هنگام اعلام تشکیل دولت اسرائیل، طی نطقی آتشین گفت: یهود با خون و آتش شکست خورد. پس با خون و آتش بازخواهندگشت. کتاب نظامی‌گری صهیونیسم و فرزندش اسرائیل، از کشتار اندیشمندان، زنان، کودکان، مبارزان، سیاستمداران و علما گرفته تا حمله به مدارس، عبادتگاه‌ها، مغازه‌ها، کارخانجات، مزارع، راه‌ها، فرودگاه‌ها، شهرها و روستاها به‌راستی مثنوی هفتاد من کاغذ است که بهتر از همه، مردم مظلوم جنوب لبنان آن را خوانده‌اند.

نظامی‌گری صهیونیسم را ابزارهایی چون سلاح‌های مدرن، کارخانجات جنگ‌افزارسازی، تحقیقات و دستاوردهای شوم علمی و تکنولوژیک در امور نظامی و همکاری تنگاتنگ نظامی با کشورهای پیشرفته، حفظ و حراست می‌کنند. سازمان جاسوسی آن هم مانند اختاپوسی عظیم، سایه خود را در داخل و خارج افکنده و به‌مجرد صدور دستور از رأس هرم، همه را از دم تیغ می‌گذرانند. مزدوران یهودی و غیریهودی اعم از عرب، مسلمان، مسیحی و غیرعرب و همچنین دستگاه‌های پیشرفته اطلاعاتی و جاسوسی، آنچنان معادله‌ای به‌وجود آورده‌اند که اولویت را قبل از تأمین خوراک، پوشاک و بهداشت برای مردم، به امور نظامی داده‌اند. حتی کمک‌های بلاعوض یا وام‌های بدون بهره‌ای که از سوی هم‌پیمانان اسرائیل به‌ویژه آمریکا و برخی کشورهای اروپای غربی در اختیار این رژیم قرار می‌گیرد، تنها برای تأمین نیازهای نظامی، جنگی، امنیتی و جاسوسی هزینه می‌شود. به‌دلیل همین روحیه نظامی‌گری، اسرائیل تبدیل به یک ارتش شده و ارتش این کشور نیز چیزی جز ملت، دولت و کشور یهود نیست. در این کره خاکی فقط در اسرائیل است که نظامیان در تمام شئون زندگی مردم دخالت می‌کنند و کشور را با تمام ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، حزبی، علمی، فرهنگی و روابط داخلی و خارجی‌اش تبدیل به یادمانی بزرگ کرده‌اند. زیرا اکثر تصمیم‌گیرندگان و حتی چهره‌های سرشناس و مشهور آن مانند: دایان، باروف، رابین، مردخای، لوی، شارون، یادین، هرتزوک، باراک و وایزمن، نظامی بوده و هستند. به‌همین خاطر اگر کسی بگوید بخش‌های نظامی و غیرنظامی اسرائیل یکی است نباید از گفته او تعجب کرد. از این رو می‌بینیم که مذاکرات صلح هم اقدامی نظامی و برخاسته از سیاست نظامیان صهیونیست است. سیاستی که شعار «زمین در برابر صلح» را تبدیل به شعار «زمین در برابر امنیت» ساخت. زیرا در قاموس نظامی، فرق میان صلح و امنیت فرق میان بهشت و جهنم است!



زیر و بم صهیونیسم به روایت اسناد تاریخی

دولت یهود؛ دولت ترور

ب: انگلیسی‌های مقیم فلسطین در دهه ۴۰ را به این دلیل که دولت انگلستان تحت فشار قرار گرفته و ضمن تسریع در روند ایجاد دولت یهود، زمینه مهاجرت یهودیان و مسلح‌سازی آنان را فراهم سازد.

ج: برخی افراد خارجی مانند کنت فولکه برناردوت (FolkeBernadotte) که به اندازه لازم با صهیونیست‌ها همکاری نکرد و در سال ۱۹۴۸ به قتل رسید.

د: امسا بی‌رحمانه‌ترین و وحشیانه‌ترین ترور بر ضد خود یهودیان صورت می‌گرفت تا گمان کنند که صهیونیست‌ها به‌دلیل مصلحت و نفع آنان می‌جنگند.

در این راستا، تروریست‌های بی‌رحم، کشتی‌های حامل مهاجران یهودی اروپا را در نزدیکی سواحل فلسطین و ترکیه غرق می‌کردند تا مسئولیت این عمل را بر گردن انگلستان انداخته و افکار عمومی جهان را بر ضد این کشور برانگیزند.

آنان همچنین منازل، معابد و مغازه‌های یهودیان عراق به‌ویژه در بغداد را خراب می‌کردند تا یهودیان عرب با پای خود به فلسطین بیایند که در جریان این حوادث هزاران زن، کودک، پیرزن و پیرمرد یهودی کشته شدند!

این وضع پس از تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ و پیوستن سازمان‌هایی چون هاگانا به ارتش تغییر کرد و همان‌گونه که مسئولیت یهودیان جهان برعهده این رژیم قرار گرفت، میراث تروریسم، نظامیگری و خرابکاری جنبش صهیونیسم نیز به دولت یهود رسید و رژیم مذکور عهده‌دار تقسیم این میراث شد. از آن پس تروریسم صهیونیستی به جریانی قانونی بدل شد که آشکارا و نهانی از سوی دولت حمایت می‌شد و طی ۵۰ سال اخیر [به تاریخ امروز ۷۶ سال] هرگز کسی نتوانسته است به آن لقب تروریسم دولتی، غیردولتی، قانونی یا غیرقانونی دهد؛ چرا که آن تروریسمی نهادینه شده، جهت‌دار و واحد یک دولت ترور است.

دولتی که ترور با آن عجین و خود در جنبش صهیونیسم ادغام شده است. این دولت بر پایه ترور و به‌علت ترور از ۵۰ سال قبل تشکیل شد و حذف صفت ترور از آن مانند حذف این خصوصیت از جنبش صهیونیسم امری ناممکن به نظر می‌رسد زیرا ترور مانند عضوی حساس و حیاتی از جمله قلب یا مغز برای صهیونیسم است که اگر برداشته شود هم خود و هم بیکره آن فوراً نابود می‌شود. به همین علت تاریخ اسرائیل تاریخی پر از جنگ‌های دائمی است و مادر جهان، هیچ کشوری را نمی‌بینیم که به اندازه کشور جعلی اسرائیل جنگ کرده باشد. کشورهای زیادی با یکدیگر می‌جنگند ولی هیچ‌کدام مانند اسرائیل ساختارهای سیاسی، حزبی، اقتصادی، فرهنگی، بین‌المللی، اجتماعی و حتی روابط داخلی و خارجی‌شان بر پایه جنگ قرار ندارد. فقط رژیم صهیونیستی است که نظامیگری نه وسیله‌ای برای تحقق هدف، بلکه عضو کلیدی آن به‌شمار می‌رود.

آری، دو آشیز، با دو ذائقه کاملاً متفاوت می‌خواستند یک غذا را بپزند.

به همین دلیل پس از حاکمیت جنبش‌های کارگری بر سازمان جهانی صهیونیسم، اختلاف میان این دو به نحو چشمگیری افزایش یافت و ژابوتینسکی با کناره‌گیری از سازمان جهانی، خود سازمانی جدید تأسیس کرد که دوستانش آن را جنبش اصلاح‌طلب و دشمنانش آن را جنبش انحراف نامیدند. این درگیری که البته در اغلب موارد آرام بود، ۲۰ سال ادامه یافت و حزب ژابوتینسکی تا سال ۱۹۴۸ منشأ بسیاری از ترورهای غیررسمی شد.

ژابوتینسکی همواره و به‌طور علنی به کشتار مردم فلسطین توسط اجدادش در دوران باستان (پس از خیانت به مصری‌ها و جنگ با آنها)، سیطره بر اموال و املاک آنان و برخورد وحشیانه با همسایگان فلسطین افتخار می‌کرد و خواستار تکرار تاریخ برای فتح فلسطین بود.



■ زیور ژابوتینسکی (نام در زمان تولد: ولادیمیر یوگونیویچ ژابوتینسکی)

او همچنین از هیتلر و موسولینی به نیکی یاد کرده و شیفته آنان بود به‌طوری‌که فراگیری فنون جنگ و کشتار توسط یهودیان را ضروری می‌دانست. در چنین شرایطی – که بهتر است آن را شرایط ژابوتینسکی بنامیم – چند سازمان مخوف تروریستی تأسیس شد که مخفیانه با هاگانا همکاری می‌کردند.

البته این وضع دوام نیاورد و در دهه ۴۰ قرن جاری، حزب ژابوتینسکی منحل شد و اعضای آن بار دیگر به عضویت سازمان مادر، یعنی سازمان جهانی صهیونیسم درآمدند اما با این حال از حزب ژابوتینسکی، حزبی با نام حیروت به رهبری مناحیم بگین و از حیروت نیز حزب لیکود پدیدار شد تا میراث ژابوتینسکی از دو مسیر کاملاً موازی به رهبران فعلی برسد.

مسیر اول را بگین، شامیر و نتانیاو و مسیر دوم را بن گوریون، اشکول، گلدامایر، رابین، پرز و ابیهود باراک در پیش گرفتند. تروریسم صهیونیستی با خط ترور که هم‌اینگ به آن اشاره کردیم، چهار گروه عمده را مورد هدف قرار می‌داد که به ترتیب عبارتند از:

الف: اعراب ساکن فلسطین که در قتل‌هایی زنجیره‌ای و برنامه‌ریزی شده که با هدف اخراج آنان از سرزمین مادری‌شان و خالی‌شدن فلسطین از سکنه بومی، صورت می‌گرفت به‌طور فیزیکی نابود می‌شدند.



■ بازدید بالفور از فلسطین در ۱۹۲۵ م نشست از چپ: ورا وایزمن، حییم وایزمن، آرتور جیمز بالفور و ناحوم سوکولوف

به این ترتیب هاگانا با شمشیر قانون مخالفان را قلع و قمع می‌کرد و سازمان‌های غیررسمی چون ایرگون و اشترن مانند فرزندی ناخلف که گوش به حرف بزرگ‌ترهایش نمی‌دهد، به هر کاری دست می‌زدند. اینک پس از ذکر موارد فوق، بهتر است قدری به عقب‌تر یعنی دوران هرتزل و شاگردانی که او تربیت کرد، برگردیم. همان‌طور که عرض شد، ولادیمیر ژابوتینسکی یکی از رهبران یهود پس از هرتزل و رفیق او حییم وایزمن، رئیس سازمان جهانی صهیونیسم در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۴۸، دوتن از مریدان وفاداران به راه و خط‌مشی هرتزل بودند اما این دواز نظروش و نوع کار تفاوت‌هایی اساسی با یکدیگر داشتند.

وایزمن همواره افکار و عقاید توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه‌اش را زیر پوشش فعالیت‌های دیپلماتیک پنهان می‌کرد و از این طریق نتوانست مجوز تصاحب بخشی از فلسطین را به وسیله اعلامیه بالفور به دست آورد، سند قیمومیت انگلستان بر فلسطین را در برابر بزرگ‌ترین سازمان بین‌المللی آن زمان یعنی جامعه ملل به نمایش بگذارد، سیلی از مهاجران یهود را به فلسطین بیاورد، برای آنان شهرک بسازد، کار و زمین برای مهاجران فراهم کند و از همه مهم‌تر در دوران قیمومیت انگلستان بر فلسطین، دولتی یهودی را برای یهودیان ساکن فلسطین آن هم با تمام خصوصیات یک دولت کامل مانند قانون، سازمان، زبان رسمی، سمبل، پرچم، امنیت، آموزش و پرورش، سازمان‌های بهداشتی، فرهنگی و اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری و زنان باشگاه، رادیو و مطبوعات، تأسیس کند و به عبارت بهتر، دولتی در دولت به‌وجود آورد. اما ژابوتینسکی، برعکس، منویات و عقایدش آشکار بود و هرگز آرزوهای بی‌حد و مرز خود را مخفی نمی‌کرد و اعتقادی هم به سیاست گام به گام برای تحقق اهداف خود نداشت. وایزمن و ژابوتینسکی هر دو یک هدف را مد نظر قرار داده بودند ولی وایزمن قدرت را در لفافه سیاست و دیپلماسی می‌پسچید در حالی‌که ژابوتینسکی سیاست را در قدرت لفافه می‌کرد. وایزمن ابزار صلح را در دست می‌گرفت و ابزار جنگ را در جیبش مخفی می‌کرد اما ژابوتینسکی در حالی‌که چماق در دست داشت، می‌خواست با دیدگان گفت‌وگو کند. وایزمن در زمان قیمومیت، فلسطین را به‌عنوان سکوی پرتابی برای پیشرفت و توسعه یهود می‌خواست ولی ژابوتینسکی تمام شرق و از جمله ماورای رود اردن را برای توسعه، لازم می‌دانست.

جامعه صهیونیستی را به‌دلیل ماهیت نظامی جنبش صهیونیسم می‌توان جامعه‌ای نظامی مسلک قلمداد کرد؛ چراکه جامعه‌ای است بر پایه ۵۰ سال فعالیت‌های توأم نظامی، سیاسی، بین‌المللی و اجتماعی؛ یعنی از زمان آغاز جنبش جهانی صهیونیسم تا زمان تأسیس دولت یهودی در سال ۱۹۴۸ میلادی. صهیونیست‌ها پس از ورود به فلسطین به سه شکل در آن سکنی گزیدند؛ کیبوتس، مشاویم و ناحال که این آخری رنگ‌وبوی نظامی دارد. اندیشکده مطالعات یهود در این زمینه می‌نویسد: ناحال به شهرک‌های ویژه سربازان و نظامیان یهودی در اماکن استراتژیک و مهم اطلاق می‌شود. به عبارت بهتر می‌توان آن را قلعه‌های نظامی تحت عناوین غیرنظامی نامید. ناحال چه در زمان قیمومیت انگلیس بر فلسطین و چه در دوران جنگ اول اعراب و اسرائیل جزو مهم‌ترین پایگاه‌های ترور و خرابکاری بر ضد اعراب به‌شمار می‌رفت. صهیونیست‌ها در راستای طرح‌های اسکان مهاجران یهود در فلسطین مؤسسات و سازمان‌هایی را مانند گدناغ برای جوانان به‌وجود آوردند که بیشتر شبیه دستگاهی برای تبدیل صهیونیست‌ها از حالت غیرنظامی به حالت نظامی در دوران قبل از تشکیل دولت یهود بود. در این میان زیرساخت‌های جنگی جنبش صهیونیسم در دوران قیمومیت در سازمان‌های کاملاً تروریستی بنا نهاده شد که مهم‌ترین آن هاگانا بود.



■ راست: آرم هاگانا؛ سازمان نظامی جنبشکار یهودی چپ: پوستر هاگانا [با شعار همه چیز به تو بستگی دارد] در سال ۱۹۴۰

این سازمان مخوف و خونریز که به‌صورت علنی و قانونی فعالیت می‌کرد، همراه با ماباخ وزیر نظر مستقیم آژانس یهود، سازمان جهانی صهیونیسم و حزب کارگری مابای مسئولیت اجرای مفاد اعلامیه بالفور را بر عهده داشت. همچنین سایر سازمان‌های تروریستی یهودی با وحشی‌گری فوق‌تصور، طرح نابودسازی اعراب و حتی مقامات مستقر انگلیسی در فلسطین (که همان مقامات قیمومیت طی سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۸ بودند) را به مرحله اجرا درمی‌آوردند. سازمان‌های غیررسمی مذکور با آزادی عمل بیشتری، اهداف رهبری صهیونیست، سازمان جهانی صهیونیسم و آژانس یهود را در فلسطین تحقق بخشیدند و طی ۱۰ سال قبل از تشکیل رژیم صهیونیستی، به شکلی افسارگسیخته نه‌فقط اعراب، بلکه در برخی موارد انگلیسی‌ها و حتی یهودیان را هم از دم تیغ سفاکانه خود می‌گذراندند؛ چراکه سازمان جهانی صهیونیسم و آژانس یهود فقط بر کار هاگانا نظارت داشتند، نه سایر سازمان‌های تروریستی.